



۲۰۱۸/۰۶/۲۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی.

ترکیب نژادی جامعه افغانی و تمایلات «راسیستی»!

(قسمت اول)

یادداشت: این مقاله برای بار اول در ماه مارچ ۲۰۱۱م نشر شد. حال پس از تغییر جزئی در عنوان و اصلاحات لازم تاپیی در متن قبلی با توضیحات محدود بیشتر، مجدداً، در "سایت" آریانا افغانستان آنلاین، برای نشر سپرده شده است. قابل یادآوری است، که در جهان امروز در رابطه با اجتماعات انسانی، به جای اصطلاح «نژاد» از مفهوم «ایتنی» کار گرفته می شود. روشنگری در رابطه با "راسیزم"، یک امر نهایت حیاتی برای اجتماع انسانی ماست. موضعگیری صریح علیه همه اشکال "راسیزم"، باید قاطعانه به پیش برده شود. کلمه "نسل" (*Rasse*) و یا (*race*) را برای گروپبندی و تشخیص حیوانات استعمال می کنند.

«نژاد» که در زبان آلمانی "*Rasse*" و در زبان انگلیسی "*race*" می نامند، بدون تردید، یک "کتگوری" بیولوژیکی است. در مشخصات بیولوژیکی انسان، منجمله بعد از ولادت، تا آخر زندگی اش، به عنوان مثال، در گروپ خون و "دی ان ای" (*DNA*) او، هیچ تغییری رخ نمی دهد. "راسیزم" و "نژاد پرستی" بمثابة "آیدیالوژی" منفور و منحرف، علاوه از اینکه ادعاهای نادرست در باره «نژادها» براه می اندازند و در وقفه های مختلف، «میتودهای خاص» غیر مجاز مشاهداتی، سری خود آنها را انجام می دهند، گاهی هم از نتایج مطالعات علمی نیز، تعبیرهای غلطی را تبلیغ می کنند. درین نوشته کوتاه تلاش صورت می گیرد، تا شاخص های معینی از وضعیت و ترکیب "نژادی" جامعه افغانستان بیان گردد. این شاخص های بیولوژیکی و «انترپولوژیکی» فقط جنبه علمی و مشاهداتی خواهد داشت، با تأکید باید یادآور شویم، که سیستم سیاسی هیچگاه نمی تواند، بر شاخص ها و ارزش های "کلتوری" بشمول "مذهبی"، به عنوان یک سیستم "دیموکراتیک" و "آزاد" انسانی ایجاد گردد. دسترسی انسان به ارزش های کلتوری که جز زندگی انسان است، باید برای هر انسان ممکن باشد، که خود بنا بر اراده خود، آزادانه در زندگی، بدون هر نوع محدودیت و تبعیض استفاده نموده بتواند. اما آنچه مربوط به نظام سیاسی است، باید همه قدم ها، بسوی آینده که مربوط حفظ نظم و اداره است، بر حسب توافق و بر طبق قوانین معین گردد، که پیروی و مراعات از قوانین برای هر یک، یک امر بلا تفریق باشد.

گروپ اجتماعی انسان ها که بتواند بنا بر خصوصیات معین، از گروپ های دیگر اجتماعی با یک مرزبندی تشخیص گردد، بنام "ایتنی" و یا گروپ های "ایتنی" یاد می گردند. صورت تحریر این کلمه، در زبان یونانی "ایتنوس" (*ethnos*)، خوانده شده است. در همان زبان یونانی، این اصطلاح، بمفهوم مردم "بیگانه" نیز یاد شده است. این اصطلاح و مفهوم در علوم اجتماعی بخصوص در "ایتنولوژی" موارد استعمال وافر نشان می دهد. اساسات "ایتنیت" می تواند منسوبیت های خاصی داشته باشد که

منحصر به گروپ های اجتماعی می باشد. در جمله این منسوبیت ها "زبان"، "منشاء"، "نظم اقتصادی"، "تاریخ"، "کلتور"، "دین و مذهب" و هم ارتباط آنها با ساحه معین سکونت و یا محل تولد و محل زیست، مطرح شده می تواند. یک "اینتی"، حتماً منحصر به داشتن منشاء گروپی واحد مشترک نمی باشد. این مناسبت ها خارج از مرز های "فامیلی" ایجاد می گردد. منسوبیت ها، از نسل به نسل، انتقال می یابد و قدم بقدم، در گذشت زمان، فامیل های دیگری را هم در بر می گیرد، که در نتیجه یک مرز واضح و واحد را نمی توان، بین آنها، ترسیم کرد. بدین ترتیب می تواند، "اینتی" های مختلف هم با هم وابستگی داشته باشند.

جریان تاریخی، اجتماعی و کلتوری و یا پروسه ایجاد یک "اینتی" را در زبان یونانی "ایتنوگنیزه" (*Ethnogenesis*) می گویند که باز هم بمعنی "تولد مردم" ("بیگانه") یاد شده است. در "ایتنولوژی" آنرا یک "میتود مُدرن" خوانده اند، که در بخش علوم اجتماعی و کلتور، توضیح آنرا می یابیم. ایجاد چنین یک گروپ اجتماعی، با "هویت خودی" کلتوری، "زبان"، "افسانه" و "اسطوره" و هم چنان احساس وابستگی با یکدیگر، به زمان زیاد، نیاز دارد، که تجرید گروپ های اجتماعی را برای مدت زیاد تقاضا دارد. در عصر و زمان کنونی، خیلی مغلق تر بنظر می رسد. در حال حاضر، در بخش "ایتنولوژی" در سراسر جهان، از موجودیت حدود ۱۳۰۰ "اینتی" سخن بزبان می آورند. در برخی از کشور ها، بجای کلمه "نژاد" که در بالا ذکر شده است، همین اصطلاح را بکار می برند. اما در "هویت ایتنی" تعیین کننده اینست، که در چنان یک پروسه تغییر پذیر بوجود می آید، که عوامل و "فکتور" های متفاوت در آن نقش می داشته باشد.

هر یکی از جمعیت های "اینتی" شامل جامعه افغانستان، مانند سایر جوامع "کثیرالاینتی" دیگر در جهان، از جمع ساده انسان های انفرادی تشکیل گردیده اند. هر یکی از همچو افراد، مانند هر انسان دیگر، وقتی لحظات نخست زندگی را پشت سر می گذارد با این دنیا در آغوش مادر، و در پهلوی پدر، خواهر و برادر و بالاخره در داخل خانواده بزرگ، محیط و اجتماع کلتوری، فرهنگی و سیاسی، آشنا می شود. همه آمادگی ها و آموزش های اولیه او برای پیش برد زندگی، در مطابقت با شرایط آن اجتماع و ماحول آنست. مانند هر انسان دیگر، از نسل های گذشته برایش، امکانات معین آغاز زندگی، بر طبق رسوم و عادات و گنجینه های کلتوری، فراهم ساخته شده است. در جریان زندگی خود او هم، بنابر احتیاج، بر طبق مقوله معروف که می گویند، "احتیاج مادر ایجاد است!"، در ایجاد کلتور جدید، تلاش می ورزد. کلتور طرز تفکر، کردار، رفتار و سلوک ما را دربر می گیرد. البته خصوصیات انفرادی هم موجود است، که از وجوه مشترک و خصوصیات همگانی، متفاوت بوده می تواند. اینرا هم می دانیم، که همه آنچه در زندگی نسل های متمادی، از موجودات زمین، برای استفاده انسان تغییر شکل داده شده است و انسان در زندگی از آن مستفید می شود، "کلتور" نامیده شده است. کلتور هر اجتماع اولاً، جمع حسابی همه وجوه مشترک و ارزشهایی است، که از امتزاج طرز تفکر و نحوه کردار و عمل انسان ها تشکیل می گردد، و در عین حال، مشخصات انفرادی، هر فرد نیز قابل تشخیص است.

افغانستان، کشوری است، "کثیرالاینتی". صرفنظر از اینکه در طول تاریخ درین کشور، نفوس شماری دقیق و مفصل صورت نگرفته است، که ترکیب نژادی و ایتنی کشور، آنطوری که از نگاه علمی ممکن و در سایر کشور های متمدن معمول است، بررسی گردد و بطور کمی و کیفی مقایسه شده بتواند، تا دیده شود که بعضی ها، بنا بر کدام منطق، اداره و رهبری سیستم سیاسی را بصورت عام بر "کتگوری" اجتماعی خاص، منحصر می خواهند. این نویسنده کاملاً مخالف این نظر است، که مغایر روش "دیموکراسی"، یک نظام سیاسی بر اساس شاخص های کلتوری و یا ترکیب "اینتی" و یا "مذهبی" طوری ایجاد گردد، که نقش رهبری حتماً، بطور ثابت به انفرادی سپرده شود، که خود آنها را ظاهراً منسوب بکدام "اینتی" و یا در پیروی از کدام "دین" و "مذهب خاص"، بدانند و یا بر اساس ادعا های دیگر، چون سابقه دیرینه کدام "اینتی" به عنوان باشنده درین کشور،

مدعی رهبری کشور باشند. درین اواخر، بیشتر از هر وقت دیگر، حلقهات "راسیستی"، به فعالیت های منحرفانه آنها، تشدید بخشیده اند. در واقعیت امر، نه ریشه اصلی کتگوری های اجتماعی موجود در افغانستان دقیقاً معلوم است و نه هم سابقه دیرینه هر یک از "ایتنی ها" دقیقاً معلوم است. و اگر هم چنین معلومات دقیق در دست هم باشد، این امر با تقسیم قدرت چه ربطی داشته می تواند؟ قدرت را در تاریخ، مناسبات معین دیگری برقراری سازد، نه گروپ های عام. در عصر و زمان دیموکراسی، موضوع حکومتداری کاملاً از نسبت های "ایتنی"، "مذهبی" و سایر مناسبات کلتوری جدا مطرح است. درینجا اراده انسان مستقل "آزاد" مطرح است، که بر اساس اصول "یک فرد و یک رأی" صلاحیت رهبری امور را به فرد شایسته می سپارد. این نویسنده معتقد است، کسانی که موجودیت دولت افغانستان را مورد سؤال قرار می دهند و موضوعات "نژادی" و "راسیستی" را مطرح می کنند، اصلاً نباید بحیث طرف صحبت در "دیالوگ" نیروی های طرفدار دیموکراسی پذیرفته شود. چون در همه جا، گاه گاه در باره "سابقه داری" گروپ های "ایتنی" سخن گفته می شود، درینجا یک نمونه معلوماتی را در مورد یک گروپ بزرگ "ایتنی" کشور ما از نظر می گذرانیم: «... اینکه پشتون ها در چه مقطع زمانی، در مناطق مسکونی افغانستان و غرب پاکستان امروزی آمده اند، بطور دقیق نمی توان معلوم کرد. تصور آنست که از تپه ها و دشتهای آسیای میانه که در ادبیات جهان اصطلاح «شتیپین» بکار می رود، ناقل شده اند. نخستین اشاره در مورد آنها، در منابع هندی در قرن ششم عیسوی و هم چنان در منابع چینی در قرن هفتم عیسوی ثبت شده است.» (اثر دوکتورا، ص ۲۳).

درین ارتباط، «اولاف کروی»، ضمن آنکه از منابع ای که گزارشات «هیرودوتس» و یا اسناد «پرزپولیس» زمان "سیروس"، و بعداً از "داریوش" و "اسکندر مقدونی" و یا زمان "هخامنشی" ها منتشر گردیده است، از اریا (هرات)، گذارا (پشاور) امروزی و اراکوزی (قندهار) امروزی نام می برند، درین کتاب نیز شواهد ثبوت را از مناطق پشتونی حسب ریشه های نژادی اشاره می کند. همه و همه نشاندهنده شواهد تاریخی در باره سابقه محل زیست قبایل پشتون با بعضی از نمونه های کلتوری، حتی از نوع پوشاک آنها، درپهلوی دیگر گروپ های اجتماعی تذکر بعمل می آورند.

در همین کتاب، معلومات متنوعی را از کتب "هیرودوتس"، نقل می کند که تفصیل رونویس آنرا ترجیح نمی دهیم، ولی در بین گزارشات از اقوامی نام می برد که در جمله، پارسی ها و پشتون ها با اینکه از پشتون با تلفظ پکتویس و پکتوان نیز بکار رفته است. هم چنان از یک قوم «سگارتویی»، بعنوان مثال که کوچی بوده اند، نیز نام برده شده است. دریکی از افاده ها از "نیم پارسی" و نیم "پکتوان" نیز یاد شده است. (تفصیل صفحه ۲۸ - ۲۹ ، اولاف کاروی ۱۹۵۸ م). (برخی از منابع، گروپ ایتنی تاجیک را هم ادغامی از نژاد های متعدد، منجمله، ترک و فارسی و احتمالاً هپیتالی، می دانند.) بطور نمونه، بر حسب بعضی از تخمین ها، در باره "ایتنی پشتون" به عنوان "بزرگترین گروپ" نیز گفته شده است، که "ایتنی پشتون" هم چنان، از منشاء واحد، تشکیل نشده است. به این نتیجگیری مطالعات تاریخی توجه نمایند: «... چنین حدس زده می شود، که آنها (یعنی پشتون ها: نویسنده) ممکن، نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمله در مورد آنها گفته شده است، وقتی «هپیتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار اجتماعی سیاسی آنها، دیموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، و پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آنها، نمی توانند کلتور خاص خود آنها را اساس گذاری نمایند، در نتیجه با قبایل اولی پشتون (پروتو- پشتون ها) مدغم می گردند. بدینترتیب، به احیاء و تقویت مشخصات جامعه ایتنی پشتونی، سهمیم می گردند. علاوه بر این، بصورت عموم، عقیده بر آنست که جامعه پشتونی از نگاه ایتنی واحد نیست. »

درین رابطه می توان نقلی را هم از کتاب «اولاف» که از بقایای اردو ها نام برده است در نظر بگیریم. اقوامی هم همین حالا در مناطق مختلف دیده می شوند که در بین پشتون ها مدغم گردیده اند. در صورت پذیرش تیئوری منتشره در کتاب "کروی"، باید بعضی از اقوام غلزایی از طرف پدر تاجیک (غوری) و از طرف مادر پشتون باشند. از جانب دیگر صرف نظر از آنکه شاخه های متعدد، در هر دو طرف دیده می شود، بدون آنکه احتیاج به جست جوی منابع دیگر محسوس باشد، شاخه های معینی از قوم "افریدی"، خود را از نسل بقایای عساکر و یا افراد همراه با قشون یونانی "اسکندر" مقدونی، می دانند. این هم تا حدی قابل فهم است، که یونان در آزمان نیز از طوایف متشکل بوده است. به هر صورت، آنچه در مسیر رشد و تکامل جوامع اولیه نقش عمده داشته است، هما نا تقسیم کار و تأسیس شهر هاست.

نهایت قابل تأسف است، که چگونه "راسیست ها" مؤفق می شوند تا افرادی را با اظهارات مبتذل و پیش پا افتاده، برای اهداف سیاسی جنایتبار آنها، در راه افکار و تمایلات "نژاد پرستی" جذب کنند و با عوامفریبی، افراد را با کلمات "اصل" و "نسب" معتبر و "نجیب" و غیره "نجیب"، به گمراهی می کشانند، در حالی که در جوامع دیگر، انسان ها کلمات "نژاد" ("Rasse"، "race") را در شناخت و صنفبندی حیوانات استعمال می کنند، که از بعضی نسل ها هدفمند، استفاده می کنند. آیا حیوان استیم، که افکار خود را خود، بکار نبریم و تابع حرف های گمراه کننده دیگران باشیم؟

«ایمانویل کانت» که آثار ارزشمندی را از خود، بجای مانده است، درین مفهوم فهم و درک فردی چنین توصیه می کند: "جرات داشته باش، تا فهم خودت را در خدمتت قرار دهی." این "فیلسوف که در عصر روشنگری در اروپا، بعنوان یک "فیلسوف" مهم جهان غرب کسب شهرت نموده است، و آثار او تحت عناوین متعدد، نقش مهم ایفاء نموده است، در رابطه با "روشنگری"، چنین بیان می دارد که: "ارشاد و توضیح روشنگری، خروج انسان از نا بالغیتی است، که خود مقروض آن بوده است." خروج او ازین نا رسائی ها، را فیلسوفان بعدی با تأیید ازین افکار، با آزادی "انفرادی" ارتباط داده، آینده سیاسی - اجتماعی جوامع انسانی را در آزادی، دیموکراسی و "سیستم باز" ویر ضد انواع «دیکتاتوری» می بینند.

اما اینرا هم می دانیم که "راسیسم" از تفاوت های "بیولوژیکی"، برای قرار دادن کتگوری های مختلف اجتماعی، در خصومت با همدیگر، بنابر تفاوت های "ظاهری"، چون رنگ جلد، رنگ مو و یا چهره و بزرگی جسم، برای تعریف "ایدیالوژی راسیستی و ناسیونالیستی" تلاش استفاده سوء و غیر انسانی دارند. بدین علت است که در جهان امروز، بجای آن، از کلمه «ایتنی» استفاده می شود که معادل آن، بزبان خود ما، از کلمه «قوم» و قبیله نیز استفاده می شود.

اینرا هم می دانیم که طبیعت برای انسانها در یونان قدیم هم چنان، محیط و ماحول زیست را با منابع مختلف کشف شده و نا کشف شده، یکسان فراهم نساخته است، بناءً بر طبق عوامل مختلف، چون قهر طبیعت و یا جست جوی خوراکه و غیره نیازمندی ها، موجب نقل مکان ها و دخول به محلات بیگانه، مانند "اتن" می گردیده است. باشندگان اصلی اتن آنها را «ایتنی» یاد می نموده اند، یعنی "بیگانه های غیرما". بعداً خود آنها هم چنان، در مقایسه با دیگران «ایتنی» را تشکیل می داده اند. مذهب یون «یهودی» به چنین گروپ ها، "مشرك از امت" آنها نسبت می داده اند. همه می دانند که از همان یونان و روم، چنان مفاهیم علمی و اصطلاحات فلسفی و سیاسی چون دیموکراسی و غیره بجای مانده است، که تا امروز مورد استعمال بوده و در محتوای آنها بتدریج مفاهیم جدیدی هم علاوه می گردد.

بر اساس مفاهیم و تعاریف در منابع وسیع علمی، افغانستان جامعه ایست «کثیرالائتی». متفاوت از آنچه در یونان قدیم، خالص بودن گروپ ها، مطرح بوده است. قبل از همه باید گفت که در قدم اول از نگاه، نسب شناسی، منشاء هیچ یکی از گروپ های

اجتماعی موجود در افغانستان امروز **دقیق معلوم نیست**، و اگر هم معلوم می بود، "خالص بودن نسل"، هیچگاه ضامن حتمی پیشرفت و خوشبختی بوده نمی تواند. چنین تمایل بسوی نژاد و نسب، غیر انسانی محسوب می گردد. طوری که قبلاً ذکر شده است، منشاء نژادی و نسب، نه امتیاز است و نه عیب. اما برتری "نژادی" و "نسب پرستی" انحراف جنایت پیشگان است. وقتی دولتی داریم، وظیفه آنست تا دولت را، یک دولت سالم ساخت، نه اینکه آنرا از مردم گرفت. از آنجائی که علما و دانشمندان، تصور آنائی را رد می کنند، که **گروپ های « اینتی » را با « ملت » یا « نیشن »، یکی می دانند**، بناءً، استعمال کلمه « **اینتی »** و قوم و قبیله از جهات مختلف، که اصطلاحاتی اند قدیمی، از جهت ماهیت و ترکیب امروزی، رواج و استعمال مبهم را نشان می دهد.

درست است که، تفاوت ها میان گروپ های اجتماعی در افغانستان، مانند هر جامعه دیگر، وجود دارد. اما چنین تفاوت های طبیعی و کلتوری، در قدم اول نمی تواند به عنوان عوامل و منبع بحرانهای سیاسی شمرده شود. مسبب بحران سیاسی، قدرت طلبان سازمان یافته اند، نه ایجادگران و هواداران کلتور و فرهنگ. از جانب دیگر کلتور و فرهنگ، اساس قدرت را نمی سازد، بلکه صاحبان قدرت با عوامفریبی، پوشش کلتوری را برای قدرت نیاز دارند. استفاده از کلتور و فرهنگ برای هر انسان مجاز است. وقتی نیازمند قانون نباشد، با قدرت و حاکمیت سیاسی، ربطی ندارد. بناءً مسیر و شکل رژیم های سیاسی را هم کلتور تعیین نمی کند، اما سیاست می تواند از خود کلتور داشته باشد. در بین مردم ما زبانهای مختلف، مانند سایر نقاط دنیا صحبت می شود، منشاء نژادی هم به نامهای قدیمی ساده پذیرفته می شود. اما منسوب بودن به کدام نژاد و یا منسوب نبودن به آن، به هیچ نوع مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره ربطی ندارد. وقتی اگر یک انسان عاقل و سالم، توانمندی چنان درکی را داشته باشد و بداند، که یک انسان نو تولد چگونه و در تحت چه نوع شرایط بزرگ می شود و می دانیم که در آغاز همه ضروریات کلتوری را فقط از اجتماع، می آموزد، و همان آموزش است، که او را برای زندگی در اجتماع آماده می سازد. انسان عادی مانند هر کس، در صف هزاران و میلیون ها انسان، دارای عزت و کرامت مساوی است. هیچ انسان نمی تواند، محکوم شود که چرا "دانشمند" نیست، "قهرمان" نیست و یا "اختراع" و "کشفیات" ندارد. و از هیچ انسانی هم که اختراع کرده باشد، در ماهیت انسانی و کرامت کم نیست. اما درست است، که مخترعین و کشفان ساعی، از یک شخصیت و شهرت برخوردار می گردند، اما بعضاً هم مانند "راسیزم" با غرق شدن در "کیش شخصیت" به انسان و کلتور انسانی، صدمه می رساند. و وقتی اگر از میان انسان ها، کسانی، برای اجتماع بیشتر خدمت می کند، طبیعی است، که خدمات او با تحسین و سپاس یاد کرد.

ختم قسمت اول

ادامه دارد...

